



## تقریر درس خارج فقه الصلاة آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام مرتضى اسديان	جلسه	۸۰	تاريخ	۱۴۰۱/۰۲/۲۶
عنوان اصلی درس	نماز مسافر				
عنوان دوم	شرائط وجوب تقصير				
شرط اول	قطع مسافه				
شرط دوم	قصد مسافه				
شرط سوم	استمرار قصد				
شرط چهارم	سفر، سفر معصيت نباشد				
فروعات مسأله					

### الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

در جلسه قبل گفتیم که قاعده سومی که می تواند در مسأله مورد بحث ما اثر گذار باشد قاعده اجزاء است و گفتیم در اجزای امر ظاهری از امر واقعی سه مبنا وجود دارد.

مبنای آخوند رحمته الله و مبنای حضرت امام رحمته الله تفصیل بین امر ظاهری قائم بر حکم و امر ظاهری قائم بر موضوع حکم است که اگر امر ظاهری قائم بر خود حکم بود و بعد خلافتش ظاهر شد این جا اجزاء نیست اگر امر ظاهری قائم بر موضوع حکم شد بعد خلافتش ثابت شد این جا اجزاء است.

چون وقتی امر ظاهری در موضوع حکمی وارد بشود (که منظور از امر ظاهری در این جا اصل است)، وقتی اصل وارد شد و موضوع حکم دیگری را تنقیح کرد، حکمی که بر آن موضوع جاری می شود حکم واقعی است و آن دلیل اصلی که در موضوع حکم تصرف کرده است و در موضوع حکم جاری شده است، وجود موضوع تحقق یافته است.

بنابراین نتیجه، اجزاء است؛ چون در این جا تخلف از واقع معنا ندارد و واقع همین است.

وقتی که مثلاً فرض کنیم اصل استصحاب جاری در موضوع شد مثلاً در بحث ما اگر سفر معصیت که موضوع حکم به وجوب تمام است، اگر قبلاً معصیت بوده و الان شک در آن داریم با اصل استصحاب (حکم به بقاء معصیت) حکم وجوب تمام بر این موضوع جاری می شود؛ حالا اگر بعد کشف شد که این معصیت نبوده است، در اینجا اصلاً کشف خلافتی نشده است چون با اصل، موضوع آن حکم درست شد.

موضوع حکم، معصیت بود که با اصل، معصیت بودن درست شد و حکم وجوب تمام هم که بر معصیت بار می شود؛ اگر معلوم شود این اصل خلاف واقع بوده، ولی این حکم که بر آن موضوع بار شده که خلاف واقع نیست...

حکم ما چه بود؟ وجوب تمام؛ حکم وجوب تمام رفته بود بر روی «ما هو معصية»، و ما با اصل گفتیم که آن سفر معصیت است لذا قائل به اجزاء می شویم.

ما هم گفتیم که این مبنا را به شکل دیگری قائل هستیم. ما می گوییم که اگر آن اصل، اثبات حکم می کند یعنی حکمی را اثبات می کند که موضوع حکم دیگریست این فرق می کند تا اینکه اثبات حکمی در آن نباشد، مثل اصل برائت، اصل برائت درجایی که جاری می شود حکمی را اثبات نمی کند؛ یا اصل احتیاط یا اصل تخییر.

مثلاً در دوران بین معصیت و عدم معصیت، سفری را بنا بر تخییر عقلی بر معصیت گذاشت و نماز را تمام خواند، بعد کشف خلاف شد که معصیت نبوده، این نماز مجزی نیست و باید اعاده شود چراکه اصل تخییر حکمی را ثابت نمی کند. بله اصلی مثل استصحاب، اصاله الحل یا اصاله الطهارة، حکم را اثبات می کند و مثل تخییر نیست و لذا مجزیست.

مثلاً در اصاله الحل هر کسی که شک می کند در مباح بودن یا غصبی بودن وسیله نقلیه خود و بعد اصاله الحل را جاری و حکم به حلّیت و وسیله نقلیه کند و بنا بر این اصل از آن وسیله استفاده کند و به مسافرت برود، بعد معلوم شد که این وسیله نقلیه غصبی بوده است در این صورت نمازی که به قصر خوانده مجزی است چرا که اصل حلّیت اثبات حکم می کند و با این حکم، موضوع وجوب قصر درست می شود.

اینجا دیگر کشف خلافی نیست چون شارع به واسطه حکم حلّیت، موضوع وجوب قصر را درست کرده است. در اینجا اصاله الحل وارد بر دلیل وجوب قصر است که موضوعش سفر حلال است. پس اگر آن اصل جاری در موضوع، لسانش لسان جعل و اثبات حکم باشد (مثل اصل استصحاب، اصاله الحل و اصاله الطهارة) نتیجه آن اجزاء می شود. اگر سفر را رفت و بر اساس استصحاب و یا بر اساس اصاله الحل، حکم به حلّیت سفر کرد و بعد معلوم شد که این سفر، سفر حرام بوده است و آن استصحاب یا اصل مطابق با واقع نبوده است، نمازش مجزی است و نماز قصری که خوانده قضا ندارد.

اما اصلی مثل اصل برائت که امتنانی است و رفع عقاب می کند و نه رفع حکم، در اینجا اثبات حکم نمی کند و لذا مجزی نیست. کسی که نسبت به حکمی جهل داشته باشد و بنا بر آن، اصل برائت جاری کند (چه عقلی و چه شرعی)، بنا بر امتنان معذور است و عقابی برای او نیست نه اینکه حکمی برای او ثابت شود. برخلاف اصل استصحاب و ....

مثلاً در اصل استصحاب می فرماید «لا تنقض اليقين بالشك» و یا «ابق ماكان» یعنی آن حکمی که قبلاً بود آن حکم را تنفیذ می کنم. پس لسان دلیل حجیت استصحاب، لسان جعل حکم است. پس آنجا که اصل جاری در موضوع، اصلی است که لسان جعل یک حکم است، معنی اش این است که با این حکم، موضوع وجوب تمام را درست می کند یا موضوع وجوب قصر را درست می کند یعنی اگر به وسیله اصل، اثبات کردیم حلّیت سفر را که این حلّیت سفر چون موضوع وجوب قصر است نمازی که به قصر خوانده می شود صحیح است و لو بعداً کشف خلاف شود و معلوم شود سفر حرام بوده.

ما برخلاف مرحوم حضرت امام رحمته الله می گوییم که دلیل اصل (مثل دلیل اصل حلّیت) وارد بر دلیل وجوب قصر و اتمام است چرا که هیچ ناظریتی بر آن ندارد بر خلاف دلیلی مثل «لا ربا بین الوالد و ولده» که ناظر به دلیل حرمت ربا است و موضوع آن را توسعه یا تضییق می کند.

اما اگر نتیجه یک حکم (مثل اصاله الحل) تولید موضوع برای دلیل دیگر باشد (مثل حلال بودن سفر که خود موضوع برای وجوب قصر است) این ورود است نه حکومت.

هر جا دو دلیل داشتیم که یک دلیل، موضوع دلیل دیگر را درست می کرد این ورود است. اما اگر دو دلیل داشتیم که یک دلیل ناظر به موضوع دلیل دیگر باشد و آن را توضیح یا توسعه دهد، این حکومت است. بنابراین بر اساس قاعده اجزاء باز هم در صورت کشف خلاف، قائل به اجزاء خواهیم بود؛ با غرض نظر از آنچه در قاعده اول گفته شد.

در قاعده اول گفته شد که موضوع وجوب تمام، مرکب از دو عنصر است یکی سفر الی المسافة، و دیگری قصد المسافة، و بعد دلیل آمده و سفر الی المسافة را به سفر «حرام» مقید کرده است.

و لذا برای وجوب تمام باید «قصد سفر حرام» باشد. اگر قصد سفر حلال بود بعد به سفر حرام کشف خلاف شد، نماز قصرش صحیح است چون موضوع وجوب تمام محقق نشده است، چون قصد سفر حرام در کار نبوده، هر چند در واقع حرام بوده باشد.

و الان می گوییم بنا بر قاعده اجزاء هم نماز خوانده شده مجزی است؛ البته در جایی که لسان دلیل اثبات موضوع وجوب قصر (مثل حلیت سفر)، لسانش لسان اثبات حکم باشد (مثل اصاله الحل در شبهات موضوعیه و حکمیه، شبهه موضوعیه مثل اینکه نمی دانم این وسیله حاضر، غصبی است یا مباح؟ که بعد از اجرای اصاله الحل، معلوم شود غصبی بوده)، بر خلاف دلیلی که لسانش لسان اثبات و جعل حکم نیست. (مثل اصاله البرائه، اصاله الاحتیاط، اصاله التخییر).

**و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ**